

## تقدیر خودش نجات ام می دهد

بازی بزرگان - ۲: آدرین برادی در "پیانست" ساخته رومن پولانسکی

چاپ شده در : روزنامه آسیا

زمان انتشار : آبان ماه ۱۳۸۴

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

\*

\*

رومن پولانسکی، فیلمساز بزرگ لهستانی که سال هاست در پاریس زندگی می کند، از اولین فیلم بلندش چاقو در آب (۱۹۶۱) تا این آخری که یک الیور توئیست متفاوت و احتمالاً زجرآور "پولانسکی وار" است، در طول ۴۵ سال فقط ۱۷ فیلم ساخته که دست کم پنج شش شاهکار و هفت هشت کار استادانه و به شدت اثرگذار در بین آنها هست.

اما این سوابق هر چه باشد و بر سینمای پس از خود، هر مقدار تاثیر گذاشته باشد، پولانسکی در بین نسل جوان علاقه مند به سینما در ایران بیشتر با فیلم معروف قبلی اش پیاپیست (۲۰۰۲) که هم نخل طلای فستیوال کن و هم اسکار بهترین کارگردانی و بهترین بازیگر مرد نقش اول را گرفت، دیده و شناخته شده است. بازیگر اصلی تحسین شده این فیلم، آدرین برادی، جوانی بیش از حد لاغراندام با چهره ای عجیب و مناسب برای نقش آدم رنجور و درب و داغان پولانسکی است. ولادیسلاو اشپیلمن، پیاپیست یهودی آواره ای که او نقش اش را به عهده دارد، در طول سال های جنگ جهانی دوم در ورشوی اشغال

شده ، به شکل خاص و معجزه آسایی، با مخفی شدن در خانه ها و خرابه های مختلف، از دست آلمانی ها جان سالم به در می برد و دست آخر که گیر یک فرمانده نظامی آنها (توماس کرشمن) می افتد، تصادفاً می تواند با تکیه به مهارت اش در نواختن قطعات شوپن ، از او غذا و لباس و کمک بگیرد. در پایان دوره طولانی اشغال ورشو، او از ساختمان مقر فرماندهی نازی های شکست خورده ، در حالی بیرون می آید که برای تحمل سرما، پالتوی همان افسر آلمانی را به تن دارد. سربازان متفقین که او را با آن لباس می بینند، تفنگ ها را به طرف اش نشانه می گیرند. اشپیلمن که از فرط ضعف ، صدایش درست در نمی آید، به زحمت و با وحشت ، می کوشد فریاد بزند که " شلیک نکنین، شلیک نکنین؛ من لهستانی ام".

مکث، کندی و بی دست وپایی اشپیلمن در این لحظه مهم نجات جان خود که چیزی نمانده بعد از آن همه مرارت در فرار از چنگ دشمن، به دست خودی ها کشته شود، در بازی ظریف و حساب شده آدرین برادی به خوبی محسوس است و کاربرد خاصی در کل فیلم دارد: اشپیلمن یک "بازمانده" حقیقی است که گویی تقدیر ، خود از او محافظت کرده و تا آن نقطه نگه اش داشته که هم ناظر خاموش همه رنج های هم وطنانش در پایتخت اشغال شده باشد و هم بعدتر که در آن صحنه های پایانی ، باز پشت پیانو می نشیند و برای رادیوی ورشو ، شوپن می زند، با این کوچک ترین کاری که می تواند بکند، مراقبت های آن تقدیر مهربان را اندکی پاسخ دهد. او معمولاً و در هیچ مرحله ای ، تلاش ویژه یا رفتار قهرمانانه ای برای گذر از آن همه مانع و بحران، از خود نشان نمی دهد و در این لحظه نهایی نجات هم خیلی مهم است که برادی با رعایت همان نکته بازی کند و طوری آرام و دیر و بدون حرکات و اصوات شدید و تند، جلوی شلیک گلوله را بگیرد که حتی حرص تماشاگر را در بیاورد. انگار باز خودش خیلی رمق یا اصرار ندارد که جان به در ببرد ؛ و این تقدیر است که باز زنده نگه اش می دارد. از شما چه پنهان، چندی پیش که این لحظه های بازی آدرین برادی را در کلاسی نشان می دادم، حس کردم بین سرنوشت اشپیلمن و آن پیرزن

صد ساله خودمان که تا چندین روز بعد از زلزله بم در یک کمد در خانه ای ویران زنده مانده بود، شباهت عجیبی وجود دارد. اتفاقاً صورت برادی چنان استخوانی است که احیاناً می تواند برای گریم مناسب آن پیرزن هم جواب بدهد؛ و خوب ، اگر به جای فیلمسازهای خودمان ، پولانسکی کارگردانی اش کند، از پس نقش هم برمی آید!